

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره شانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بررسی و مقایسه پروتوتایپ در رمان‌های «زمین سوخته» و «زمستان ۶۲»

(علمی-پژوهشی)

رقیه وهابی دریاکناری^۱، علی اکبر عطفی^۲، حسین فقیهی^۳

چکیده

نمونه‌های اولیه‌ای در زندگی واقعی هر نویسنده وجود دارد که به نوعی ذهن وی را برای آفرینش یک یا چند شخصیت برمی‌انگیزد. نویسنده با استفاده از این ابزارها و مواد خام و نیز نیروی تخیلش دست به خلق کاراکترهای داستانی‌اش می‌زند. این پژوهش برآن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به تعیین پروتوتایپ‌های رمان «زمستان ۶۲» از «اسماعیل فصیح» و «زمین سوخته» از «احمد محمود» بپردازد. برای رسیدن بدین منظور، ابتدا شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان‌ها مشخص و از لحاظ ساختاری تحلیل می‌شوند. پس از آن نوع پروتوتایپ مشخص و در عین حال با هم مقایسه می‌گردند. برآیند تحقیق نشان از آن دارد که «اسماعیل فصیح» در آفرینش آدم‌های داستانی‌اش در «زمستان ۶۲» از پروتوتایپ‌های «طبقاتی» و «پروتوتایپ در زندگی خصوصی نویسنده» استفاده نموده‌است. «احمد محمود» در خلق کاراکترهای رمانش در «زمین سوخته» از پروتوتایپ‌های «طبقاتی» و «تاریخی» بهره برده‌است. هر دو نویسنده در خلق شخصیت‌های داستانی‌شان از «پروتوتایپ طبقاتی» استفاده کرده‌اند. با این تفاوت که آنها گروه‌های مختلف اجتماعی را انتخاب نموده‌اند. «فصیح» طبقه روشنفکر و تحصیل کرده و «احمد محمود» گروه‌ها و طبقات آسیب‌پذیر جامعه را در دوران «جنگ» به عنوان پروتوتایپ کلی اثر خود برگزیده‌اند. آنها تلاش کرده‌اند؛ تا در وجود یک یا چند شخصیت رمان خود، ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روانی این گروه‌ها را به تصویر بکشند.

واژه‌های کلیدی: پروتوتایپ، رمان، جنگ، زمستان ۶۲، زمین سوخته

^۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده مسئول) m.vahabi@alzahra.ac.ir

^۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی atrafi@atu.ac.ir

^۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س) h.faghihi@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۳/۲ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۱/۲۶

۱- مقدمه

یکی از عناصر تشکیل دهنده هر رمان، «شخصیت» است؛ در حقیقت، محور اصلی بسیاری از داستان‌ها و رمان‌های برجسته جهان، «شخصیت» است. نویسنده برای آفرینش آدم‌های داستانی‌اش کاملاً آزادانه عمل می‌کند؛ اما در این میان سؤالاتی برای خواننده پیش می‌آید: آیا منشأ شخصیت آدم‌های داستانی نویسنده‌گان، تنها از تخیل آنان سرچشمه می‌گیرد؟ روند خلاقیت ادبی و چگونگی تبدیل ماده خام در ذهن نویسنده به شخصیت‌های ادبی چیست؟

تعریف: نمونه‌های نخستینی که به گونه‌ای ذهن نویسنده را برای آفرینش یک یا چند شخصیت برمی‌انگیزند و به او مواد خام لازم برای خلق آنها را می‌دهند، پروتوتایپ (Prototype) است. اغلب نویسندگان، نقش پروتوتایپ‌ها را انکار نمی‌کنند؛ اما در این باب، دیدگاه‌های متنوعی را مطرح می‌سازند.

«استفاده از پروتوتایپ برای نویسندگان چیره‌دست، نه یک انگاره‌برداری ساده؛ بلکه جریانی کشاکشی است. نمونه اولیه به عنوان یک نهاد (تز) با جریان ذهن و نیروی خلاقه نویسنده یا برنهاد (آنتی‌تز) برخورد می‌کند و حاصل این رویارویی هم‌نهادی (ستز) است که همانا کاراکتر خلق شده، توسط نویسنده است. این محصول، واجد بسیاری از عناصر موجود در نهاد و برنهاد است؛ اما به گونه مطلق، هیچ یک از آنها نیست. کاراکتر ادبی با طی چنین روندی موجودیت مستقل می‌یابد.» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۶۰)

دقیقیان نخستین بار، موضوع پروتوتایپ‌ها را در ادبیات داستانی ایران، مطرح می‌کند. وی در کتاب «منشأ شخصیت در ادبیات داستانی» تخیل هنرمندانه را پارامتر اصلی فراگرد خلاقانه تبدیل پروتوتایپ‌ها به تیپ‌های ادبی می‌داند. وی در این باب می‌نویسد:

«تخیل هنرمندانه در تار و پود یک پروتوتایپ نفوذ می‌کند و مانند ماده اسرارآمیزی از جسم سخت آن، سیالی شکل‌پذیر می‌سازد و سپس آن را مناسب سلیقه و اندیشه‌های خود و نیز مطابق طرح کلی اثر ادبی شکل می‌دهد. همین تخیل است که در برخورد کشاکشی با پروتوتایپ، نقش اصلی را بازی می‌کند و آن را به موجودی مستقل تغییر شکل می‌دهد. گاه نویسنده پروتوتایپ خود را در محور زمان

و مکان جابجا می‌کند و کاراکتر را در زمان و مکان دیگری جا می‌دهد. بعضی اوقات نیز نویسنده، خصلت‌های ظاهری پروتوتایپی را انتزاع می‌کند و در آفرینش کاراکتر خود از آن کمک می‌گیرد. انتزاع و تجرید خلّاق که یکی از ابزارهای مهم کارگاه چهره‌پردازی ذهن نویسنده است در قلمروهای اجتماعی، فلسفی، عاطفی و غیره نیز عمل می‌کند. گاه نویسنده، یک خصلت جداگانه را از یک پروتوتایپ انتزاع می‌کند و در آفرینش تیپی که در همه خطوط با تیپ پیشین آن یکسان نیست به کار می‌برد. هزاران حالت پیش‌بینی نشده و بدیع وجود دارد که به تنوع بی‌کران ذهن انسان برمی‌گردد. پروتوتایپ‌ها گاه حتی از قلمرو موجودات انسانی پا فراتر می‌گذارند. یک وضعیّت، یک ماجرا از زندگی واقعی یا یک فلسفه و طرز فکر را در برمی‌گیرند. در این میان تنها به کمک اعترافات خود نویسنده‌ها می‌توان حالات ویژه گوناگون را بازجست. (همان: ۶۲-۶۳)

پروتوتایپ‌ها و روند تبدیل آنها به کاراکترهای ادبی، گوناگونی و پیچیدگی بسیاری دارند. گاهی چند پروتوتایپ در خلق یک شخصیت با هم همراه می‌شوند؛ اما آنچه یک پروتوتایپ را از انواع دیگر متمایز می‌سازد، تسلط خطوط کلی آن بر شخصیت ادبی است. پروتوتایپ‌ها انواع گوناگونی دارند: «پروتوتایپ تاریخی»؛ «هنرمند به عنوان پروتوتایپ»؛ «پروتوتایپ مذهبی»؛ «پروتوتایپ سیاسی»؛ «پروتوتایپ طبقاتی»؛ «گروه‌های انسانی به عنوان پروتوتایپ»؛ «پروتوتایپ‌هایی با منشأ ژورنالیستی»؛ «پروتوتایپ‌های ادبی»؛ «پروتوتایپ‌های اساطیری و حماسی»؛ «پروتوتایپ‌ها در زندگی خصوصی نویسندگان»؛ «پروتوتایپ‌ها در قلمرو خود زندگی‌نامه»؛ «پروتوتایپ‌ها در زمینه‌های خاص و متمرکز»؛ «حالات و بیماری‌های روانی به عنوان پروتوتایپ»؛ «پروتوتایپ در حدیث نفس»؛ «پروتوتایپ تخیلی و پروتوتایپ فلسفی». در این بخش به پروتوتایپ‌هایی که هدف این مقاله است، اشاره‌ای مختصر می‌شود.

پروتوتایپ طبقاتی (Classified prototype)

نویسندگان تلاش می‌کنند که یک طبقه اجتماعی را در دورانی مشخص به عنوان پروتوتایپ کلی اثر خود برگزینند. آنها سعی می‌کنند، تا به این وسیله ویژگی‌های اجتماعی،

اقتصادی، سیاسی و روانی افراد آن طبقه را در خلال شخصیت‌های داستانی‌شان به نمایش بگذارند. البته در بعضی موارد این پروتوتایپ جنبه فرعی دارد و به‌عنوان پروتوتایپ اصلی اثر، فرض نمی‌شود.

پروتوتایپ‌ها در زندگی خصوصی نویسندگان (Private life prototype)

پروتوتایپ‌های موجود در زندگی خصوصی نویسندگان، اغلب زمینه ساختن و پرداختن شایعات بسیاری از افکار عمومی بوده‌است. نویسندگان بزرگ، اغلب زندگی‌های پرتلاطم و دشواری داشته‌اند؛ به‌استثنای برخی از آنها شمار بسیاری از نویسندگان اغلب به سبب خاستگاه طبقاتی خود، محرومیت‌های بسیار کشیده‌اند. بسیاری از آنها قدرت آثارشان را مدیون همین تب و تاب‌های شدید زندگی دشوار و پر زحمت خود می‌دانند؛ به همین سبب، هنرمند تمایل بسیاری در به تصویر کشیدن آن چیزهایی دارد که دیده، تجربه کرده و بر روح و افکار او تأثیر گذاشته‌است.

پروتوتایپ تاریخی (Historical prototype)

گاهی نویسنده در اثر خود، وقایع تاریخی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. او قهرمانان مربوط به آنها را به‌عنوان پروتوتایپ اثر خود انتخاب می‌کند. از طریق تاریخ‌های مدون و گزارش‌ها، خطوط اصلی کاراکترهای خود را شکل می‌بخشد؛ البته این شخصیت‌ها با تخیل نویسنده بسط داده می‌شود. در واقع، کاراکترها آمیزه‌ای از خیال و واقعیت هستند.

۱-۱- بیان مسئله

در این مقاله دو رمان «زمستان ۶۲» از «اسماعیل فصیح» و «زمین سوخته» از «احمد محمود» - با موضوع مشترک جنگ - مورد بررسی قرار می‌گیرند. پروتوتایپ‌های آنها مشخص و در

عین حال با هم مقایسه می‌گردند. سؤالات بنیادی که مقاله بر مبنای آنها نگاشته شده، شامل موارد زیر است: منابع الهام نویسندگان در آفرینش شخصیت‌های داستانی‌شان چیست؟ به عبارت دیگر، نمونه‌های اولیه‌ای که به نوعی ذهن این نویسندگان را برای خلق کاراکترهای داستانی‌شان تحریک نموده‌اند، چیست؟ آیا تفاوت و شباهتی در استفاده از نمونه‌های اولیه در بین نویسندگان وجود دارد؟ هدف از گزینش این پروتوتایپ‌ها چیست؟ در واقع نویسنده در پی بیان چه مواردی است؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

در مورد نقد آثار «اسماعیل فصیح» و «احمد محمود» تاکنون پژوهش‌های نسبتاً خوبی انجام گرفته است؛ البته اغلب آنها تنها به تحلیل ساختاری رمان پرداخته‌اند. برای نمونه به ذکر چند مورد بسنده می‌شود. از جمله: کتاب «نقد آثار احمد محمود» از «عبدالعلی دستغیب» که نشر معین در سال (۱۳۷۸) چاپ کرده است. کتاب «نقد مجموعه آثار فصیح و چند داستان از احمد محمود و ...» از اناهد اجاکیانوس که فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال (۱۳۸۶) منتشر نموده است. پایان‌نامه‌هایی چون: «بررسی عناصر داستان در آثار احمد محمود با تأکید بر مدار صفر درجه و زمین سوخته» که در دانشگاه شهید چمران اهواز در سال (۱۳۹۰) خانم «کبری دلفی» به راهنمایی دکتر «مختار ابراهیمی» نگاشته‌اند. «تحلیل عناصر داستانی در رمان‌های اسماعیل فصیح: ثریا در اغما، زمستان ۶۲ و کشته عشق» که در دانشگاه شهرکرد سال (۱۳۹۲) آقای «محمد موحدپور» به راهنمایی دکتر «احمد امین» نوشته‌اند و موارد دیگر. نگارنده، مقاله یا اثری را که به‌طور مشخص و مستقیم به بررسی «پروتوتایپ» پردازد، نیافته است. از این رو برای طرح «پروتوتایپ در رمان» به نگارش مقاله حاضر اقدام نموده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

در این پژوهش قصد داریم با روش توصیفی - تحلیلی به تعیین نوع «پروتوتایپ» های رمان «زمستان ۶۲» از «اسماعیل فصیح» و «زمین سوخته» از «احمد محمود» بپردازیم؛ بدین ترتیب، منشأ شخصیت کاراکترهای دو رمان مشخص و با یکدیگر مقایسه می شوند. ما بر این باوریم که با در دست داشتن پروتوتایپ های یک اثر، بهتر می توان آن را تحلیل و بررسی نمود؛ علاوه بر آن، قصد نویسنده از نگارش اثر مشخص تر و بهتر نمایان می گردد.

۲- بحث

۲-۱- ادبیات جنگ

با شروع جنگ تحمیلی، «ادبیات جنگ» نیز شکل گرفت. نویسندگان این گونه داستان ها دو دسته هستند. نویسندگانی که در جریان انقلاب پدید آمدند و با شروع جنگ، دست به خلق آثاری رئالیستی (Realistic) زدند. در رمان های آنها پیام و محتوا، محوریت داشت. این آثار برای تقویت و تهییج روحیه رزمندگان نگاشته می شدند؛ لذا جنبه تبلیغی نیز داشتند. این گروه از نویسندگان، بیشتر به پیام و محتوای داستان می پرداختند تا جنبه های فنی و هنری آن. دسته دوم، نویسندگان حرفه ای هستند که نیم نگاهی به مسائل جنگ داشته اند. «جنگ و مسائل مربوط به آن در آثار این دسته نویسندگان ... به شکل محوری و مرکزی نمود نیافته است؛ از طرفی، این نویسندگان بیشتر به مسائل حاشیه ای جنگ مثل بمباران و فضای پشت جبهه پرداخته اند و کمتر به مسائل مرکزی جنگ همچون هجوم دشمن و مقاومت مردم توجه کرده اند.» (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۴۵ - ۴۶) رمان «زمستان ۶۲» نوشته «اسماعیل فصیح» در این دسته قرار می گیرد.

۲-۲-۲- رمان «زمین سوخته»

رمان با زاویه دید درونی به شیوهٔ راوی - قهرمان روایت می‌شود. زمان وقوع حوادث رمان، اواخر تابستان و پاییز ۱۳۵۹ و مکان آن شهر اهواز است. رمان از پنج بخش تشکیل شده است؛ در واقع، گزارش گونه‌ای است از سه ماه نخست جنگ ایران و عراق. بمباران شهر اهواز و سقوط شهرهای مرزی سبب می‌شود خانوادهٔ راوی به تدریج و در گروه‌های چند نفره عازم تهران شوند. در این میان، تنها راوی و دو برادرش «خالد» و «شاهد» در شهر باقی می‌مانند؛ البته «محسن»، برادر کوچک‌تر راوی با اعتقاد به این که باید از کشور دفاع کرد به جبهه می‌رود. «خالد» بر اثر اصابت ترکش گلوله‌های دشمن به شهادت می‌رسد. «شاهد»، برادر دیگر راوی که شاهد شهادت «خالد» بود؛ دچار عدم تعادل روحی می‌شود؛ به همین دلیل، راوی او را به تهران، نزد دیگر اعضای خانواده می‌فرستد. راوی نیز که دیگر تاب تحمل خانه را ندارد به خانهٔ «ننه‌باران» نقل مکان می‌کند.

با ورود راوی به محلهٔ «ننه‌باران»، قسمت دوم روایت آغاز می‌شود. راوی هر روز به قهوه‌خانهٔ «مهدی پاپتی» می‌رود. قهوه‌خانه در دیگر رمان‌های احمد محمود نیز حضور دارد. «قهوه‌خانه ماهیتاً مکانی است برای تجمع اضعاد. در یک قیاس طبیعی، خانه قابلیت قهوه‌خانه را ندارد؛ زیرا نمی‌توان بدون دلیل داستانی یا سبکی، آدم‌های متضاد و متفاوت را در خانه گردآورد. در واقع در فرهنگ ایرانی، دست کم در دوران رونق قهوه‌خانه، این مکان جایی یگانه برای جمع آوردن آدم‌های متضاد است.» (ثمینی، ۱۳۸۸: ۲۵۵)

در قهوه‌خانه است که خواننده با شخصیت‌های گوناگون که هر یک نمایندهٔ تیپ خاصی از اجتماع هستند، آشنا می‌شود؛ بدین ترتیب نویسنده، خواننده را با ابعاد گوناگون تبعات جنگ آشنا می‌سازد. او را با «محمد مکانیک»، کارگر فولادسازی که در شهر باقی مانده و آمادهٔ دفاع از شهر است، با «امیرسلیمان» که از بیم غارت خانه‌اش، اوقات خود را جلوی در خانه می‌گذراند و با خود تخته‌نرد بازی می‌کند؛ با «باران»، پسر «ننه‌باران» که به جبهه رفته است؛

«میرزا علی» عاشق - کارمند لوله‌سازی - که تنها عشقش را می‌بیند و بس؛ با «کل شعبان» بقال محله که فقط در فکر مال‌اندوزی و ثروت است و با دیگران آشنا می‌سازد. در حقیقت محله «ننه باران» نمونه کوچکی از ایران در حال جنگ است.

در اواخر داستان راوی برای تماس با برادرش «صابر» به خانه برمی‌گردد. «صابر» به او خبر می‌دهد که وضع روحی «شاهد» بدتر شده است. راوی تصمیم می‌گیرد صبح زود به تهران برود؛ اما در همان شب، محله «ننه باران» بر اثر اصابت موشک به کلی ویران می‌شود. بسیاری از ساکنان محله از جمله: «ننه باران»، «محمد مکانیک»، «میرزا علی» و دیگران کشته می‌شوند. رمان «همسایه‌ها» به همراه رمان‌های «داستان یک شهر» و «زمین سوخته» یک تریلوژی را تشکیل می‌دهند. آنها در واقع توصیفی از سه دوره تاریخی هستند؛ به همین دلیل، این رمان‌ها را می‌توان «رمان‌های دوره‌ای» نامید.

«تریلوژی احمد محمود درباره زندگی خالد در سه دوره متفاوت تاریخی است. ... سرنوشت خالد در پیوند با واقعیت جامعه و سیر حرکت تاریخ معاصر بررسی می‌شود. او در هر رمان، فردیت ویژه خود را دارد؛ اما همواره معرف دوران زیست خویش است. تغییراتی که محیط و شرایط اجتماعی در زندگی او پدید می‌آورند، مشخص‌کننده حال و هوا و روان‌شناسی اجتماعی دوران است.» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۱۰۰۸)

رمان «زمین سوخته» از جهت توصیف فضای دورانی خاص، ارزش تاریخی دارد و جزء «رمان‌های تاریخی» نیز محسوب می‌شود. شرح گام‌به‌گام پیشروی و عقب‌نشینی دشمن، سقوط شهرها، بمباران‌ها و مقاومت‌ها با ذکر زمان و مکان آنها ارائه می‌گردد؛ در واقع، نمایی کلی از جنگ و شرایط حاکم بر جامعه عرضه می‌شود.

«زمین سوخته در وصف ویرانی شهر و کشته شدن زن و مرد و کودک و منازعه یا تعاون مردم با یگدیگر، موفق است. کتاب از این لحاظ طرفه‌است که کار نویسنده در نگارش آن، مشابه کار موزائیک‌سازی بوده است که قطعه قطعه کاشی‌هایی را کنار هم بچیند و از آن، نقش مؤثر و پرکشش به وجود آورد.» (دستغیب، ۱۳۷۸: ۱۵۲)

۲-۲-۱- شخصیت‌های اصلی

راوی: راوی داستان که در ضمن نقش اول رمان را هم داراست، شخصیتی مبهم است. سبک نویسنده در معرفی شخصیت‌ها؛ بدین گونه است که به صورت تدریجی، اطلاعاتی از شخصیت‌ها در اختیار خواننده قرار می‌دهد؛ اما این شیوه در مورد راوی صورت نمی‌گیرد. او حتی اسم ندارد و با نسبت‌هایی چون «برادر»، «دایی جان» خوانده می‌شود. راوی شخصیتی منفعل و ایستا دارد و تنها روایتگر و گزارشگر حوادث رمان است. در برابر همه حوادث جز نگاه کردن کاری انجام نمی‌دهد. چهره‌ای ندارد، سن مشخصی ندارد؛ البته از خلال داستان درمی‌یابیم که از «شاهد» بزرگتر است. مردی مجرد که با خانواده‌ای پرجمعیت در شهر اهواز زندگی می‌کند. در طول داستان عملی انجام نمی‌دهد و نظاره‌گری بیش نیست. به طور کلی، او دارای شخصیتی ایستا، مبهم و منفعل است.

ننه باران: ننه باران، زنی پنجاه ساله است. او وقتی «باران» پانزده ساله بود، همسرش - حاج تریاک - را از دست می‌دهد. ننه باران تمام امیدش به پسرش «باران» است. وقتی از پسرش می‌گوید چشمان درشتش می‌درخشد؛ اما «باران» در جنگ شهید می‌شود.

شخصیت «ننه باران» پویاست. او در ابتدای داستان زنی خانه‌دار است که تمام دلخوشی‌اش پسرش است؛ اما شخصیتش در طول داستان تغییر می‌کند. به کمیته می‌رود تا کار با اسلحه را یاد بگیرد. بعد از آن به کشیک‌دادن در محله می‌پردازد. در محاکمه «احمدفری» و «یوسف بیعار» شرکت می‌کند و حتی به همراه عادل حکم اعدام آنها را اجرا می‌کند.

«در میان آدم‌های متعدّد رمان، ننه باران تنها کسی است که با اعمال و رفتار خود تشخص می‌یابد و به صورت شخصیتی - هر چند آرمانی - در یاد می‌ماند. او تنها کسی است که در اوضاع و احوال خاص آن روزها، خصوصیات شخصیتی‌اش ساخته و پرداخته می‌شود...» (میرصادقی (ذوالقدر)، ۱۳۸۳: ۱۱۷)

محمد مکانیک: محمد مکانیک کارگر فولادسازی است. میانه بالا و ورزیده. روزهای قبل از انقلاب از رهبران اعتصاب کارخانه بود. در هنگام حمله دشمن، زن و بچه‌اش را جایی

نمی‌فرستد. او می‌ماند تا از شهر دفاع کند. «بغض گلویش را گرفته‌است - ... سه نوار فشنگ دارم ... همه شونو به رگبار می‌بندم ... سه تا آخریش را برا خودم و بچه‌هام میذارم ...» (محمود، ۱۳۸۶: ۸۶)

«انگشت کوچک دست راستش از بند دوم، زیر قیچی آهن‌بری رفته‌است.» این جمله شش بار در جاهای مختلف کتاب تکرار می‌شود؛ حتی کتاب با این جمله به اتمام می‌رسد. آقای رضا براهنی به این قسمت داستان، ایرادی وارد کرده، سؤالی مطرح می‌کند: چرا سبابه دست بریده محمد مکانیک، «مثل یک تهمت و مثل یک تیر سه شعبه» قلب راوی را نشانه می‌گیرد؟ آیا راوی رهبر سیاسی یک حزب کارگری بوده که قصه‌نویس از بیان آن سرباز زده‌است؟ (آقای، ۱۳۸۳: ۱۵۹) «احمد محمود» در جواب «براهنی» می‌گوید که اشاره این انگشت را باید تعمیم داد. «راوی، نویسنده‌است. نویسنده به اعتباری در لایه‌بندی روشنفکری، قدر اول را دارد ... در حقیقت، دست محمد مکانیک، نه نویسنده (راوی) و یا روزنامه‌نویس را به تنهایی متهم می‌کند که کل روشنفکری منفعل را متهم می‌نماید.» (لیلی گلستان، ۱۳۷۴: ۱۶۱) به نظر می‌رسد این شخصیت مورد توجه نویسنده‌است. نویسنده از زبان این کاراکتر، مفاهیم خود را به خواننده القا می‌کند. در حقیقت، محمد مکانیک صدای نویسنده‌است. محمد مکانیک در دو قسمت داستان حضوری فعال و پرشور دارد. یک جا در «بهشت آباد» در هنگام تشیع جنازه «باران» است که بلندگو به دست، شعر «احمد عزیزی» را می‌خواند و در مردم شور به پا می‌کند.

«این دامگاه آخر چنگیزهاست / آرامگاه مغول‌ها / بگذار مقبره‌شان را / با دست خویش بسازند ... / اما / ما را چه باک که ته‌مینه‌های ما / سرشار نطفه سهرابند.» (همان: ۲۵۵ - ۲۵۶)

بار دوم در هنگام محاکمه «احمد فری» و «یوسف بیعار» است. محمد مکانیک، محاکمه مردمی تشکیل می‌دهد و حکم اعدام آن دو را صادر می‌کند. «محمد مکانیک، عقب می‌کشد و دستش را بالا می‌برد. محاکمه تمام! بعد رو می‌کند به مردم. همه ساکت شده‌اند. نگاه همه

پرسان است. دهان‌ها نیمه باز مانده‌است ... صدای محمد مکانیک بلند می‌شود. اعدام!» (همان: ۲۷۷ - ۲۷۸)

۲-۲-۲- شخصیت‌های فرعی

کثرت شخصیت در «زمین سوخته» گاهی ایجاد سردرگمی و ابهام می‌کند. برای مثال، تنها در صفحه اول کتاب با پنج شخصیت آشنا می‌شویم که فقط نامی از آنها برده می‌شود. در صفحه پنجم کتاب، این تعداد به حدود ده نفر می‌رسند. اغلب آنها در روند داستان، هیچ نقشی ندارند. مانند: «محمد سلمانی»، «مجید شیربرنجی»، «عمو حیدر»، «اسد دوچرخه ساز» و «شیخ طعیمه». با توجه به شیوه نویسنده که به صورت تدریجی به معرفی شخصیت‌ها می‌پردازد، تعدد شخصیت‌ها ذهن خواننده را آشفته می‌سازد. علاوه بر آن، نویسنده کمتر فرصت می‌یابد به شخصیت‌پردازی چشمگیری بپردازد.

۲-۲-۲-۱- خانواده‌ی راوی

رمان «زمین سوخته» شامل پنج فصل است. در دو فصل ابتدای رمان، خانواده‌ی راوی حضور دارند؛ اما در سه فصل بعد، دیگر از آنها سخنی به میان نمی‌آید. راوی در ابتدای فصل سوم خانه را ترک می‌کند و وارد محله «ننه‌باران» می‌شود. تنها در بخش پایانی رمان است که راوی به خانه برمی‌گردد تا با «صابر» - برادر بزرگترش - تماس بگیرد.

خالد: «خالد» سی و پنج ساله‌است. میانه‌بالا، ورزیده و سبزه. او در تلاش است که هر طور شده دوره‌ی دکترای اقتصاد را بگذراند. به‌تازگی ازدواج کرده‌است و پسری شش ماهه دارد. خالد خانواده‌اش را به بهبهان فرستاده و خود به خاطر کارش در اهواز مانده‌است. خالد، شخصیتی ساده و ایستا است که در طول رمان، هیچ تغییری نمی‌کند. او در واقع، قربانی جنگ می‌شود.

شاهد: شاهد، کارگر فنی است. بلند قامت و استخوان‌دار. سی و هشت سالی دارد؛ اما ازدواج نکرده‌است. شاهد، شخصیتی حسّاس دارد و دائم نگران خانواده‌است. او بعد از کشته شدن خالد، تعادل روحی‌اش به هم می‌خورد و در بیمارستانی در تهران، بستری می‌شود. شخصیت شاهد نیز مانند دیگر اعضای خانواده ساده و ایستا است.

محسن: محسن پسر کوچک خانواده‌است. جوانی کشیده و لاغر؛ اما نترس و شجاع. او به تازگی سربازی‌اش را تمام کرده‌است. شخصیت محسن مانند دیگر برادرانش نیست. هنگامی که خانواده فقط به فکر ترک شهر است، او سخن از مقاومت و مبارزه می‌زند.

«احمد ... به حرف می‌آید. تازه ... با کدوم ارتش بیرونشون کنیم؟ محسن، همین‌طور که جای خودش وول می‌خورد - انگار زیر پایش آتش هست - از بیخ گلو می‌غرد. مردم ... با نیروی مردم بیرونشون می‌کنیم!» (همان: ۳۶) او خود را به پادگان معرفی می‌کند و از تهران، داوطلبانه به جبهه‌های جنوب اعزام می‌شود. به نظر می‌آید «محسن» دارای شخصیتی پویا است. بعد از آن که «راوی» خانه را ترک می‌کند، وارد محله «ننه‌باران» می‌شود. در آن جا نیز با شخصیت‌های فرعی و تیپ‌های مختلف اجتماعی آشنا می‌شویم.

۲-۲-۲-۲- سودجویان و منفعت‌طلبان

در بحبوحه جنگ، عده‌ایی فقط به فکر سود و منفعت خویش بودند. حتی در زیر بمباران و موشک به چیزی جز منفعت و سود خویش نمی‌اندیشیدند. نویسنده، این واقعیت جنگ را به‌درستی به تصویر می‌کشد. او در طول داستان و در سه اپیزوت جداگانه به این موضوع پرداخته‌است.

الف: گران‌فروشان و محترکان

«کل شعبان» بقال محله «ننه باران» است. او به همراه همسرش «سروجان» و دو دخترش «لیلی» و «بتولی» در این محله زندگی می‌کند. «کل شعبان» تنها بقالی است که در محله مانده و دکانش را باز گذاشته‌است. او ساعت به ساعت قیمت‌ها را دولاپهنا بالا می‌برد.

«از صبح تا حالا دو تومن گرونش کردی؟! ابروهای کلفت کل شعبان بالا جسته‌است. با صدائی خفه می‌گوید: صبح عراقیا بُستان بودن. حالا سوسنگردن. اگر به حمیدیه برسن، همین عدس کیلوئی پنجاه تومنم گیر نمی‌آد... مرد حسابی، ئی پول خونمه که دارم از تو می‌گیرم. خیال کردی عاشق چشم و ابروی خوشگلتم که زیر توپ و موشک و خمسه خمسه ماندم به تو جنس بفروشم؟ ... چرا دیگران مغازه‌هاشون واز نیست؟» (همان: ۱۶۶)

کل شعبان شخصیتی قالبی و کلیشه‌ای دارد. نماینده بازاری‌های متقلب است که جز سود به هیچ چیز نمی‌اندیشند. او نیز مانند بیشتر کاراکترهای داستان شخصیتی ساده و ایستا دارد.

ب: دزدان خانه‌های خالی از سکنه

«رضی جیب‌بر»، «احمدفری» و «یوسف بی‌عار» دزدان خانه‌های خالی از سکنه بودند. خانه‌های مردمی که از ترس جان، خانه و کاشانه خود را رها کرده و به شهرهای دیگر پناه برده بودند. در یکی از این دزدی‌ها که در روز روشن اتفاق می‌افتد، مردم آنها را غافلگیر می‌کنند. «رضی جیب‌بر» فرار می‌کند؛ اما دو نفر دیگر دستگیر و بعد از محاکمه‌ای «خلقی» توسط مردم اعدام می‌شوند. اینان نیز دارای شخصیت‌هایی قالبی و کلیشه‌ای هستند.

ج: خرید اموال مردم درمانده به پولی ناچیز

«شکری شاکری» و «محمد حسن بنگاهی» از این گروه‌اند. آنها نیز فرصت‌طلب‌هایی هستند که فقط به کسب درآمد بیشتر می‌اندیشند. هر دو شخصیت، دارای شخصیت‌هایی قالبی و کلیشه‌ای و در عین حال ساده و ایستا هستند.

«از روزی که عراقی‌ها بنا کرده‌اند به کوبیدن شهر و مردم، گروه‌گروه خانه و زندگی‌شان را رها کردند و رفتند، شکری شاکری، راه افتاد به خریدن خانه‌های مردم. من ئی خانه را که از تو می‌خرم، شانسی می‌خرم. نه خیال کنی از ئی دست می‌خرم و از اون دست می‌فروشم و صد هزار تومنی نفع می‌برم... نه!... اون روزا مرد! غبغبش رو می‌خاراند و ادامه می‌دهد. من دارم پول رو هوا می‌دم. هیچ معلوم نیست یه ساعت دیگه نزنن و داغش نکنن! آخه بی‌انصاف، ئی قیمت که می‌گی، پول ثلث زمینشم نیست...» (همان: ۱۱۳)

نویسنده در صدد است تا زندگی تمام اقشاری را که به نوعی در جنگ آسیب دیده‌اند به نمایش بگذارد؛ بدین ترتیب، شمه‌ای از درد و رنج آنها را به تصویر می‌کشد. زنان بی‌سرپرست و جنگ‌زده نیز از این دسته‌اند.

۲-۲-۳- زنان بی‌سرپرست و جنگ‌زده

ام‌مصدق: روزهای اول جنگ نزدیکی‌های «حمیدیه»، شوهر و پسر «ام‌مصدق» اسیر شدند. بعد از آن که «ام‌مصدق» صدای‌شان را از رادیو بغداد شنید؛ متوجه شد که باید برای گذراندن زندگی کاری بکند. روزها «مکیه»، دختر سه ساله‌اش را بغل کرده، دنبال کار می‌گشت. «عادل»، پسر دیگر «ام‌مصدق» است. «ام‌مصدق» هر چه کرد، نتوانست کاری برای پسرش دست و پا کند، حتی پادویی مغازه.

نرگس: نرگس زن جمشید سیاه‌است. او جزء کسانی است که در ابتدای حملات دشمن، شهر را ترک می‌کند. نرگس از همسرش جدا می‌شود و بعد از آن، دیگر «جمشید» را نمی‌یابند. نرگس وقتی شهر را ترک می‌کرد، حامله بود. دو پسر و دو دختر خردسال هم داشت. «ایوب»، ده‌ساله؛ «گل محمد»، شش‌ساله؛ «گلنار»، هشت‌ساله و «گل اندام»، چهارساله. اما وقتی به شهر برگشت، چهار بچه همراهش بود. «گل محمد» از سرما مرد؛ «خناق» گرفت.

او در شهر اهواز نیز شرایط مناسبی ندارد. صبح‌ها ایوب ده‌ساله، می‌رود کنار کارون تا شاید، ماهی بگیرد. نرگس بچه شیرخواره را برمی‌دارد و تمام شهر را به دنبال کار، سگ دو می‌زند. بالاخره «ام مصدق» تو «مکینه» برایش کاری دست و پا می‌کند؛ البته با دستمزدی بسیار ناچیز.

۲-۲-۳- پروتوتایپ‌های انتخابی نویسنده

به نظر می‌رسد، «احمد محمود» برای نگارش رمان «زمین سوخته» از «پروتوتایپ طبقاتی» و «پروتوتایپ تاریخی» استفاده کرده باشد.

۲-۲-۳-۱- پروتوتایپ طبقاتی

پروتوتایپ غالب این اثر، «پروتوتایپ طبقاتی» است. نویسنده گروه‌ها و طبقه‌های ضعیف و آسیب‌پذیر جامعه را در دورانی خاص «جنگ» به‌عنوان پروتوتایپ‌های کلی اثر خود، برمی‌گزیند. نویسنده کوشیده‌است تا در وجود یک یا چند شخصیت خود، ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی این طبقه را به نمایش بگذارد.

برای مثال: «محمد مکانیک» نماینده قشر کارگر و زحمت‌کش است؛ «باران» نماینده مردان شجاع و باغیرت که مرگ را بر ذلت ترجیح می‌دهند؛ «ننه باران» نماینده زنان شجاعی که از هر چه دارند در راه آرمان و هدف‌شان می‌گذرند؛ «کل شعبان»، «شکری شاکری» و «محمدحسن بنگاهی» نماینده افراد سودجو و خودخواه؛ «نرگس» و «ام مصدق» نماینده زنان بی‌سرپرست که با چنگ و دندان به حفظ خانواده می‌پردازند؛ «بابا اسمال»، «مهدی پاپتی»، «ناپلئون» و «مکوند» نماینده افراد بی‌بضاعتی که قادر به ترک شهر نبودند و سرانجام شهید می‌شوند؛ «یوسف بیعار»، «رضی جیب‌بر» و «نسیم خالدار» نماینده افراد شرور که حتی در آن شرایط بحرانی دست از شرارت و غارت اموال مردم بر نمی‌دارند و ...

نویسنده تلاش نموده است، تا از طریق این تیپ‌ها و طبقات مختلف، جو حاکم بر دوران جنگ را به تصویر بکشد. او وقایع تاریخی را با زبانی ساده و روان در قالب فرم داستانی گزارش می‌کند.

۲-۲-۳-۲- پروتوتایپ تاریخی

«پروتوتایپ تاریخی» را نیز می‌توان به عنوان یک جنبه فرعی لحاظ کرد. نویسنده در نوشتن اثر خود از وقایع تاریخی استفاده نموده، آن را در قالب شخصیت‌های داستانی‌اش به نمایش کشیده است. رمان «زمین سوخته» در حکم یک سند تاریخی است که نویسنده با دقت، گام به گام با حوادث جنگ پیش می‌رود. بدین ترتیب، چگونگی سقوط شهرهای مرزی، عقب‌نشینی‌ها، پیشروی‌ها، بمباران شهرها، مقاومت‌ها، دلیری‌ها و ... ارائه می‌شود. با توجه به این که نویسنده آشنایی کاملی با منطقه داشته و در هنگام جنگ در این مناطق حضور داشته است به خوبی توانسته فضای حاکم را توصیف کند.

۲-۳-۲- رمان زمستان ۶۲

رمان «زمستان ۶۲» با زاویه دید درونی به شیوه راوی - قهرمان روایت می‌شود. رمان از سه سفر تشکیل شده است، تمامی حوادث داستان در شهر اهواز اتفاق می‌افتد. در اوایل دی ماه ۱۳۶۲، جلال آریان همراه منصور فرجام به اهواز می‌رود. این دو نفر به صورت کاملاً تصادفی با هم آشنا و همسفر می‌شوند. آریان، کارمند بازنشسته شرکت نفت در پی یافتن ادريس آل مطرود - پسر باغبانش که در جنگ زخمی شده است و خبری از او در دست نیست - وارد خوزستان می‌شود. دکتر فرجام که نامزد آمریکایی خود را در تصادفی از دست داده است به ایران بازگشته است تا از «کابوس سیار» خود بگریزد.

از آنجا که برخلاف برنامه، جایی برای دکتر فرجام در هتل در نظر گرفته نشده است، جلال آریان او را با خود به خانه دکتر یارناصر- پزشکی که با او سابقه دوستی دیرینه‌ای دارد - می‌برد. این مقدمه آشنایی دکتر فرجام با دکتر یارناصر و بعد از آن مریم جزایری، لاله و مادرش، فرشاد و ... می‌شود که منشأ بسیاری از ماجراهای بعدی داستان است.

مریم جزایری که شوهرش مهندس کوروش شایان - رئیس حزب رستاخیز - در سال اوّل انقلاب تیر باران شده است، از کار برکنار و ممنوع‌الخروج می‌شود. جلال آریان برای کمک به مریم، او را با ازدواجی مصلحتی به عقد خود درمی‌آورد؛ بدین ترتیب گذرنامه‌ای جدید برای او فراهم می‌کند.

لاله و فرشاد عاشق یکدیگرند؛ اما فرشاد باید به سربازی برود و نمی‌تواند از کشور خارج شود. پدر و مادر فرشاد کیان‌زاد خارج از کشور به سر می‌برند. فرشاد فقط به دلیل عشق و دلبستگی‌اش به لاله در ایران می‌ماند. در این میان، مادر لاله می‌میرد و لاله دست به خودکشی می‌زند.

جلال، سرانجام ادریس را می‌یابد. در همین روزها در گیرودار حمله‌های شدید عراق، فرشاد برای گذراندن مرخصی دو روزه به شهر می‌آید. لاله نابهنگام تصمیم می‌گیرد همراه مریم و دخترش آذر به خارج سفر کند. از طرفی فرجام نیز اعلام آمادگی می‌کند تا با لاله همراه شود. فرشاد نیز آماده رفتن به جبهه می‌شود. دو روز بعد، جلال خبر شهادت فرشاد را دریافت می‌کند. زمانی که او بر سر جسد فرشاد حضور می‌یابد، با کمال حیرت با بدن سوخته و متلاشی شده منصور فرجام روبرو می‌شود. فرجام، مدارک خود را با فرشاد عوض کرده به جای او به جبهه می‌رود؛ تا لاله و فرشاد بتوانند از ایران خارج شوند. او که درگیر «اشتغال ذهنی با مرگ» است، می‌میرد تا جا برای نسل تازه باز شود.

فصیح وقایع‌نگاری است که به حادثه آفرینی در طول داستان اهمیت می‌دهد. بیان فصیح گزارشی و مستندگونه است. از خصوصیات زبانی او که در بیشتر آثارش تکرار می‌شود،

«رجعت به گذشته» است. در این داستان نیز از این خصوصیت برای مقایسه آبادانی جنوب در گذشته، ویرانی‌های حاصل از جنگ و مقایسه اشخاص قبلی و فعلی بهره برده‌است.

«ماجرای رمانتیک و اندکی دور از واقعیت که در «زمستان ۶۲» می‌گذرد، وسیله‌ای است تا نویسنده در خلال آن، اوضاع و احوال خوزستان به خصوص شهر اهواز را در سال‌های میانه جنگ هشت ساله ایران و عراق، نشان دهد: مسائل و مشکلات اقتصادی، نابسامانی‌های اداری، سوءاستفاده‌ها و کلاه‌برداری‌ها، فداکاری‌ها و صداقت‌ها، انگیزه‌هایی که گروه‌گروه جوانان و نوجوانان را به سوی جبهه‌های جنگ می‌کشید و به طور کلی جو حاکم بر آن سال‌ها را.» (میر صادقی (ذوالقدر)، ۱۳۷۹: ۲۹۱)

بارها صدای اعتراض فصیح از زبان شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان شنیده می‌شود. این بار او هم ستایشگر است و هم منتقد. اما آنچه رمان را به رمان‌های تاریخی و معتبر تبدیل می‌کند.

«شرح راستین جنگ و مصیبت‌ها و فاجعه‌های آن و فداکاری ملتی است که جنگی ناخواسته به آنها تحمیل شده و با همه قدرت می‌کوشد به دفاع از جان و مال و سرزمین خود پردازد و در این راه از هیچ چیزی دریغ نمی‌کند.» (میر صادقی، ۱۳۸۱: ۲۱۷)

۲-۳-۱- شخصیت‌های اصلی

جلال آریان: استاد بازنشسته شرکت نفت، شخصیتی ثابت که در بیشتر آثار اسماعیل فصیح حاضر است. داستان به روایت او و از نگاه او بازگو می‌شود. جلال آریان، دارای شخصیتی بذله‌گو و بی‌توجه است. اغلب، مقصود خود را به زبان طنز و کنایه بیان می‌کند. مردی ۴۹ ساله و مجرد که برای یافتن ادریس - پسر باغبانش - به اهواز آمده‌است. او سعی می‌کند در حاشیه بماند و گزارشگر اعمال دیگران باشد؛ اما جنگ و عوارض ناشی از آن، او را نیز درگیر می‌سازد. جلال آریان - در بیشتر رمان‌های فصیح - خواندن کتابی را دنبال می‌کند. در این رمان، نمایشنامه «در انتظار گودو» است که شاید سردرگمی اشخاص این نمایشنامه، نمادی

برای سرگردانی اشخاص مهم در رمان «زمستان ۶۲» باشد؛ به طور کلی، شخصیت جلال شخصیتی جامع و تا اندازه‌ای پویا است. او در ابتدای رمان نسبت به جنگ و حوادث آن بی‌توجه است؛ اما در پایان داستان، زمانی که جلال از شهادت منصور فرجام مطلع می‌شود، نگاه و نگرش متفاوتی از او می‌بینیم.

«تو گرسنه‌ای و برای پول آمدی این‌جا. پول هم می‌گیری؛ ولی این‌جا، جای محمد عبدالزهره بچه ننه بوشهری و جای اصغر بنده‌خدایی و برادران است. جای مکانیک‌ها و نانواها و دکترها و پنچرگیرها و بناها و جوشکارها و بچه مدرسه‌ای‌هاست که به خط مقدم می‌روند و بیشترشان بر نمی‌گردند ... اینجا، جای منصور فرجام است ... جای تو نیست. عاشقان، قرارداد نمی‌بندند. حرف از «کار ساعتی چند؟» نمی‌زنند. حرف از مزایا نمی‌زنند ...» (فصیح، ۱۳۸۶: ۴۲۴-۴۲۳)

منصور فرجام: جوانی بیست‌وشش ساله، دارای مدرک دکتری در رشته کامپیوتر. فرجام تجربه تلخ و عشقی ناکام را در آمریکا پشت سر گذاشته‌است و برای رهایی از این غم و تنهایی به وطن بازمی‌گردد. شخصیتی حساس و تا حدی شوخ دارد. انسان منظم و سخت‌کوشی است. «فرجام به اطراف خود توجه دارد و به رغم ظاهر و شیوه زندگی غرب‌زده‌اش از بصیرتی عمیق برخوردار است. او به برخی از اصول بنیادین پای‌بند است و عرق میهن‌پرستی و کنج‌کاویش به ارزش‌های حاکم و به‌ویژه، شهادت از همان ابتدا آشکار است، هر چند که از درک کامل آنها عاجز است. ... شوق او به سازندگی و راه‌اندازی طرح مورد علاقه‌اش نیز به یأس و سرخوردگی شدیدی می‌انجامد. حاصل، برزخی است که فرجام را در بر گرفته‌است و او را درگیر کشمکش درونی و اشتغال ذهنی با مرگ نموده‌است.» (اجاکیانس، ۱۳۸۶: ۷۷)

منصور فرجام در طول داستان متحول می‌شود. او شخصیتی جامع و پویا دارد. او با «حواس جمع» و از سر هوشیاری «عشق مرگ یا مرگ عشق» را برمی‌گزیند.

مریم جزایری (شایان): مریم جزایری، زنی چهل و دو ساله، فوق لیسانس اقتصاد و حسابداری از دانشگاه هاروارد و از پدری ایرانی و مادری آمریکایی است. او کارمند بخش کامپیوتر کنسرسیم شرکت نفت بود. مریم، همسر کوروش شایان است که اوایل انقلاب اعدام

شده بود، به همین دلیل، مریم ممنوع‌الخروج می‌شود؛ علاوه بر آن، او را از کار نیز برکنار می‌کنند. مریم در طول رمان، با کمک جلال و ازدواجی مصلحتی از ایران خارج می‌شود. مریم به طور کلی دارای شخصیتی ساده و ایستا است و دستخوش تغییری نمی‌شود؛ در واقع در پایان داستان، او دارای همان شخصیتی است که در آغاز داستان با آن مواجه هستیم. مریم در مقابل تمامی حوادث داستان فقط به فکر خروج از کشور است.

لاله جهانشاهی: دختری هجده - نوزده ساله، دختر یکی از کارخانه‌داران ثروتمند و مشهور خوزستان که با فوت پدر و بیماری مادرش، زندگی چندان خوبی ندارد. او عاشق فرشاد کیان‌زاد است. لاله به دلیل این که فرشاد، «مشمول» و آماده‌رفتن اجباری به سربازی است، قادر به خارج شدن از کشور نیست. در این میان، مادر لاله که مبتلا به سرطان لنف است به علت نبود دارو می‌میرد. لاله به علت افسردگی دست به خودکشی می‌زند ...

لاله شخصیتی کلیشه‌ای و ایستا دارد. شخصیت او در سراسر داستان ثابت است؛ شخصیتی منفعل که تابع شرایط و زمان است.

فرشاد کیان‌زاد: «بچه‌خواهر ناتنی و بزرگتر مریم شایان است، اگرچه خود خواهر بزرگتر و شوهرش حالا ظاهراً در اتریش یا انگلیس‌اند. فرشاد نتوانسته بوده یا نخواسته بوده گذرنامه بگیرد و برود و بعد مشمول و پشت کنکور مانده ...» (فصیح، ۱۳۸۶: ۸۰) او نیز مانند لاله شخصیتی کلیشه‌ای و ایستا دارد که در تمامی داستان، ثابت است.

۲-۳-۲- شخصیت‌های فرعی

ادریس آل مطرود: ادریس از کارگران سابق جلال آریان که یک پا و یک دست خود را در جنگ از دست می‌دهد. بعد از آن نیز خبری از او نیست. جلال برای یافتن او به اهواز می‌رود.

«ادریس - وقتی توی آبادان شش هفت سالش بود؛ ساده، خپله، کمی عقب افتاده. دو سال مدرسه رفته بود، ول کرده بود. سیگار وینستون می فروخت. با رادیوی ترانزیستوری و ساک وینستونش حال و عشقی داشت. آهنگ‌های عربی و بندری گوش می کرد. وقتی جنگ شروع شد، پانزده سالش بود.» (همان: ۳۴ - ۳۵)

شخصیتی که راوی از ادریس معرفی می کند، به کلی با آن شخصیتی که در اواخر داستان با آن مواجه می شویم، متفاوت است.

«قیافه‌های رزمندگان را یکی یکی نگاه می کنم. قلبم به تپش‌های تند افتاده. بیشترشان هفده، هیجده ساله، یکی دو تا سیزده چهارده ساله، چند تا هم بیست سال به بالا هستند؛ اما یکی جلوی همه کف زمین یک زانو نشسته، عصایی جلویش است و یک طرف صورتش زخم‌های کهنه دارد. با یک دست همراه آهنگ به سینه‌اش می زند. حسین! یک چیزی گوشه چشمانم را می سوزاند. ... ادریس! خودش است ... با آن چنان سوز و گدازی از ته دل با یک دست سینه می زند و نوحه می خواند که انگار داداش خودش امروز صبح جلوی پالایشگاه جلوی فلکه الفی شهید شده است.» (همان: ۲۷۴ - ۲۷۵)

او شخصیتی ساده، در عین حال، پویا دارد؛ البته، نویسنده تصویر خوبی از او نشان نمی دهد؛ در واقع در این رمان، شخصیت‌های مذهبی و درگیر در جنگ، چندان شخصیت‌های مثبتی ندارند. برای مثال: ننه بوشهری که مادر چند شهید و اسیر و جانباز است، زنی بددهن، حرّاف و عصبی است که دائم در حال فحش دادن به زمین و آسمان است. او به طور کلی، شخصیتی منفی و ایستا دارد.

«ننه بوشهری، کلفت قدیمی مریم شایان است ... صورت پیر و **عبوس** و خشکیده و سیاه حبشی دارد، با اندام لاغر و اسکلتی که توی پیراهن سیاه چرک و گل و گشادی گم است. ننه بوشهری روسری سیاه و جوراب بلند سیاه و **حّتی دمپایی سیاه** دارد.» (همان: ۷۷ - ۷۸)

دکتر کریم یارناصر: دکتر یار ناصر - دکترای عمومی با تخصص روان‌شناسی - از دوستان قدیمی جلال است. دکتر یارناصر است که پیشنهاد ازدواج و کمک به مریم جزایری را به جلال می دهد. تنها کسی است که راز منصور فرجام را می فهمد و به جلال کمک می کند؛ تا

فرجام را به جای فرشاد به خاک بسپارد. او از جمله شخصیت‌های فرعی داستان است که در بیشتر حوادث داستان حضور دارد. با این حال، دارای شخصیتی ساده و ایستا است.

۲-۳-۳- پروتوتایپ‌های انتخابی نویسنده

نویسنده برای نگارش رمان «زمستان ۶۲» از دو پروتوتایپ «پروتوتایپ طبقاتی» و «پروتوتایپ زندگی خود نویسنده» بهره برده است.

۲-۳-۳-۱- پروتوتایپ طبقاتی

نویسنده یک طبقه اجتماعی - روشنفکران و تحصیل کرده‌ها - را در دورانی خاص - جنگ - به عنوان پروتوتایپ کلی اثر خود برگزیده است. او تلاش کرده است در وجود شخصیت‌های اصلی رمانش ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی افراد این طبقه را به نمایش بگذارد. مهندس جلال آریان، دکتر منصور فرجام، مریم جزایری (فوق لیسانس در رشته اقتصاد) و دکتر یارناصر از آن جمله‌اند. نویسنده تلاش نموده تا شرایط زندگی و احوال روحی آنان را در سال‌های ابتدایی جنگ به تصویر بکشد.

۲-۳-۳-۲- پروتوتایپ در زندگی خصوصی نویسنده

در این رمان می‌توان «پروتوتایپ در زندگی خصوصی نویسنده» را در نظر گرفت. به نظر می‌رسد، منشأ شخصیت «جلال آریان» - شخصیت اصلی و راوی داستان - خود نویسنده باشد. «جلال آریان» یک شخصیت ثابت در بیشتر رمان‌های فصیح است. نویسنده در رمان «زمستان ۶۲» اطلاعات چندانی از راوی داستانش نمی‌دهد؛ اما از دیگر رمان‌های او به خصوص «شراب خام» ما می‌دانیم که «جلال آریان» در محله «درخونگاه» به دنیا آمده است، دارای خانواده پرجمعیتی است. او در کودکی، پدرش را از دست می‌دهد. برای ادامه تحصیل به

آمریکا می‌رود. در آنجا ازدواج می‌کند؛ همسرش - ایزابل - را در هنگام زایمان از دست می‌دهد. جلال پس از آن دیگر نمی‌تواند در آمریکا دوام بیاورد و به ایران برمی‌گردد ... در جنوب مشغول به کار می‌شود. در اوایل جنگ، به‌عنوان استادیار دانشکده نفت، بازنشسته می‌شود ...

تمامی این نکات در مورد «اسماعیل فصیح» نیز صدق می‌کند. او نیز در محله «درخونگاه» تهران متولد شده‌است. هم‌چنین او دارای خانواده پرجمعیتی است. فرزند دوازدهم خانواده‌است. برای ادامه تحصیل به آمریکا می‌رود. در آنجا با دختری نوروژی با نام «آنابل کمبل» ازدواج می‌کند. وی، همسر اولش - آنابل - را هنگام زایمان از دست می‌دهد و به ایران بازمی‌گردد. او از سال ۱۳۴۲ در شرکت ملی نفت ایران در مناطق نفت‌خیز جنوب، به‌عنوان کارمند بخش آموزش به کار می‌پردازد. در اوایل انقلاب، با سمت استادیار دانشکده نفت بازنشسته می‌شود ... (بدیع، ۱۳۷۹: ۱-۳)

۳- نتیجه‌گیری

«زمستان ۶۲» و «زمین سوخته» با زاویه دید درونی به شیوه «راوی - قهرمان» نگاشته شده‌اند. مکان وقوع حوادث هر دو رمان، جنوب است. هر دو نویسنده آشنایی کامل با منطقه دارند. آنها گاهی خواننده را، محله‌به‌محله یا کوچه‌به‌کوچه با خود همراه می‌کنند؛ البته، زبان «زمین سوخته» بیشتر به مردم جنوب نزدیک است. احمد محمود از کلمات و اصطلاحات این مردم در نگارش کتابش استفاده می‌کند. علاوه بر آن، نویسنده از عوامل و عناصر بومی منطقه نیز به خوبی در اثرش استفاده می‌نماید.

نکته بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد، انتخاب شخصیت‌های اصلی در این دو رمان است. در هر دو رمان، شخصیت اصلی و اغلب شخصیت‌های مطرح و مهم از میان «مردان» برگزیده شده‌اند. راوی - قهرمان رمان «زمستان ۶۲» یک «مرد» است. از میان پنج شخصیت اصلی رمان،

دو نفر زن هستند که هر دوی آنها شخصیت‌هایی ایستا و ساده دارند. راوی و شخصیت اول رمان احمد محمود نیز یک «مرد» است. از میان سه شخصیت اصلی رمانش، تنها یک شخصیت «زن» است.

«احمد محمود» در خلق کاراکترهای رمانش در «زمین سوخته» از پروتوتایپ‌های زیر بهره برده است. «**پروتوتایپ طبقاتی**» و «**پروتوتایپ تاریخی**». «اسماعیل فصیح» در آفرینش آدم‌های داستانی‌اش در «زمستان ۶۲» از پروتوتایپ‌های زیر استفاده نموده است. «**پروتوتایپ طبقاتی**» و «**پروتوتایپ در زندگی خصوصی نویسنده**».

همان گونه که ملاحظه گردید؛ هر دو نویسنده برای خلق کاراکترهایشان از «پروتوتایپ طبقاتی» استفاده نموده‌اند. فصیح در «زمستان ۶۲» طبقه «روشنفکر و تحصیل کرده» را در دوران «جنگ» به عنوان پروتوتایپ کلی اثر خود برگزیده است. او تلاش کرده است تا در وجود یک یا چند شخصیت رمان خود، ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روانی این طبقه را به تصویر بکشد.

«احمد محمود» نیز از «پروتوتایپ طبقاتی» استفاده نموده است. او «گروه‌ها و طبقات آسیب‌پذیر جامعه» را در دوران «جنگ» به عنوان پروتوتایپ کلی اثر خود برمی‌گزیند. می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر دو نویسنده در خلق شخصیت‌های داستانی‌شان از «پروتوتایپ طبقاتی» بهره برده‌اند؛ با این تفاوت که آنها گروه‌های مختلف اجتماعی را انتخاب نموده‌اند.

«احمد محمود» در آفرینش شخصیت‌های رمانش از «پروتوتایپ تاریخی» استفاده کرده است. او وقایع تاریخی - جنگ - را در نوشتن اثر خود مورد استفاده قرار داده است. «احمد محمود» از طریق گزارش‌ها، خاطرات و ... خطوط اصلی کاراکترهای خود را شکل بخشیده است.

در رمان «زمستان ۶۲» نویسنده از «پروتوتایپ در زندگی خصوصی نویسنده» بهره برده است. منشأ شخصیت «جلال آریان» - شخصیت اصلی و راوی داستان - خود نویسنده است.

فهرست منابع

۱. آقایی، احمد. (۱۳۸۳). بیداردلان در آینه، معرفی و نقد آثار احمد محمود. تهران: به‌نگار.
۲. أجاکیانوس، أناهید. (۱۳۸۶). نقد مجموعه آثار فصیح و چند داستان از احمد محمود، زویا پیرزاد، امیرحسین چهل تن، فتانه حاج سید جوادی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳. بدیع، عماد. (۱۳۷۹). اصل آثار فصیح (رمان‌ها). تهران: البرز.
۴. ثمنی، نغمه. (۱۳۸۸). تماشاخانه اساطیر: اسطوره و کهن‌نمونه در ادبیات نمایشی ایران. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
۵. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۸). نقد آثار احمد محمود. تهران: معین.
۶. دقیقیان، شیرین دخت. (۱۳۷۱). منشأ شخصیت در ادبیات داستانی: پژوهشی در نقش پروتوتایپ‌ها در آفرینش ادبی. تهران: نویسنده.
۷. سلیمانی، بلقیس. (۱۳۸۰). تفنگ و ترازو: نقد و تحلیل رمان‌های جنگ. تهران: روزگار.
۸. فصیح، اسماعیل. (۱۳۸۶). زمستان ۶۲. چاپ چهارم. تهران: آسیم.
۹. گلستان، لیلی. (۱۳۷۴). حکایت حال: گفت‌وگو با احمد محمود. تهران: کتاب مهناز.
۱۰. محمود، احمد. (۱۳۶۸). زمین سوخته. چاپ هشتم. تهران: معین.
۱۱. میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت. (۱۳۷۹). رمان‌های معاصر فارسی. کتاب اول. تهران: نیلوفر.

۱۲. _____ . (۱۳۸۳). **رمان‌های معاصر فارسی**. کتاب سوم. تهران: نیلوفر.
۱۳. میر صادقی، جمال. (۱۳۸۲). **داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران: نقد و بررسی آثار سی و یک نویسنده از آغاز داستان‌نویسی ایران تا انقلاب ۱۳۵۷**. تهران: اشاره.
۱۴. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۳). **صد سال داستان‌نویسی**. جلد سوم و چهارم. چاپ سوم. تهران: چشمه.